

صحيفة الزهراء عليه السلام

[317] دل سنگ آب شد از صدمه پهلو که فتاد گوهری از صدف بحر نبوت به کنار بسکه
خستند وشکستند ز ناموس اله بازوی کفر قوی، پهلو دی گشت نزار محتجب شد به حجاب ازلی
وقت هجوم گر شنیدی که نبودش به سر و روی خمار قره باصره شمس حقیقت آرا چون کند جلوه در
او خیره بماند ابصار بند در گردن مرد افکن عالم افکندیت پرستی که همی داشت به گردن
زنار منکر حق شد و بیعت ز حقیقت طلبید آنکه ز اول به خداوندی او کرد اقرار رفت از کف
فدک و ناله بانو به فلك که نه حرفش شرفی داشت نه قدرش مقدار هیچکس اصل اصیلی نفروشد به
نخیل جز خبیثی که بود نخل شقاوت را بار نیر برج حیا شد چو هلالی ز هزال یا چو آهی که
برآید ز درون بیمار روز او چون شب دیجور وتن او رنجور لاله سان داغ و چون نرگس همه شب را
بیدار غیرتش بسکه جفا دید ز امت نگذاشت که پس از مرگ وی آیند به گردش اغیار " کمپانی "
